



شهید محمود بدیعی

ولادت: ۱۳۴۱/۳/۱۵، استان اصفهان

پذیرش در رشته مهندسی کامپیوتر

شهادت: ۱۳۶۵/۱/۳۱، محور فاو (امّ القصر)، عملیات والفجر ۸

آرامگاه: تهران، بهشت زهرا، قطعه ۲۶، ردیف ۷۶، شماره ۵۰

زندگی نامه

محمود بدیعی در پانزدهم خرداد ۱۳۴۱ در یکی از روستاهای شهرستان نطنز دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۴۲ همراه خانواده به تهران نقل مکان کرد. دوران ابتدایی را در دبستان معراج گذراند و پس از طی مقطع راهنمایی، هم‌زمان با صدای پرخروش انقلاب وارد دبیرستان شد. او از اولین هماهنگ‌کنندگان جریان «حزب فقط حزب‌الله» و از جمله مؤسسان انجمن اسلامی دانش-آموزان در دبیرستان شهید رجایی در منطقه هفت تهران بود. هم‌زمان با فعالیت‌های انجمن اسلامی، در بسیج مسجد حجت‌بن‌الحسن (عج) نیز فعالیت داشت. مقارن با دریافت دیپلم ریاضی و شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه گردید و در عملیات‌های فتح-المبین، والفجر مقدماتی، والفجر ۱، شکست حصر آبادان، بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر شرکت کرد و در عملیات اخیر مجروح گردید.

با اوج گرفتن درگیری‌های اسرائیل با لبنان و درخواست اعزام نیرو به جنوب لبنان و سوریه، همراه با نخستین گروه‌های اعزامی به سوریه عزیمت کرد و مدت چهار ماه در جوار حرم مطهر حضرت زینب (س) در خدمت سپاه بود. پس از آن به منظور گذراندن دوران سربازی به خدمت نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران درآمد و پس از پایان این دوره بار دیگر به جبهه عزیمت نمود و در عملیات خیبر و آزادی جزیرهٔ مجنون شرکت کرد.

وی در سال ۱۳۶۴ در رشته مهندسی کامپیوتر دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شد و پس از ثبت‌نام و شروع نیمسال اول رهسپار جبهه شد و در عملیات والفجر ۸ شرکت کرد. در این عملیات با گروهی از بسیجیان در مقابل پیشروی گردان مسلح دشمن که برای قیچی کردن نیروهای ایران قصد دور زدن خاکریز را داشتند، ایستادگی کردند و تا زمان رسیدن نیروهای کمکی در مقابل دشمن استقامت ورزیدند. او سرانجام در سی و یکم فروردین ۱۳۶۵ در عملیات والفجر ۸ پشت تیربار و در حال ستیز با دشمن با اصابت گلوله‌ای به کنار ابرو و شکافته شدن سر به شهادت رسید.

فرازی از وصیت‌نامه

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۱

حال که این نامه را می‌خوانید، امیدوارم از این که من دیگر در میان شما نیستم، ناراحت نباشید. دوست دارم که در نبودم زیاد اندوهگین نشوید که مبادا دشمنان را شاد کنید. از رفتنم دلتنگ نشوید که این راهی است که همه باید برویم و چه بهتر که خدا سعادت را نصیب انسان کند که در راه رضای خدا به فیض شهادت برسد.

پدر و مادرم! این راهی بود که شما به من یاد دادید و مرا آموختید که از حق دفاع کنم. در نبود من، مجلس عزا و ختم نگیرید و به رضای خداوند متعال راضی باشید. امیدوارم که خدا به شما صبر عنایت فرماید.

برادران و خواهرانم! تقاضا دارم که از طرفداری انقلاب و پشتیبانی امام دست بر ندارید. خواهر جان! امیدوارم که بچه‌هایت را خوب و مانند خودت متعهد و متدین تربیت کنی. در آخر از تمامی آشنایان، فامیل و دوستان حلالیت می‌طلبم و امیدوارم که همه شما مرا حلال کنید.